

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشرف دهقانی  
۱۴ مارچ ۲۰۱۸

توضیح: آنچه در زیر مشاهده می شود ، متن نوشتاری کامل فایل صوتی گفتار رفیق اشرف دهقانی در باره انقلاب کبیر اکتوبر می باشد که اخیراً در سطح جنبش انتشار یافته و اکنون به این ترتیب در اختیار خوانندگان قرار می گیرد. فایل صوتی کامل این مطلب نیز در آدرس زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی ست:

<https://www.youtube.com/watch?v=KTRtV349frY>

اکتوبر ۲۰۱۷

## در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتوبر ، پیش به سوی اکتوبری دیگر!

(گفتاری از رفیق اشرف دهقانی در گرامیداشت صدمین سالگرد انقلاب اکتوبر)



با درود به خلق‌های مبارز ایران! به‌خصوص درود به جوانان مبارزی که مسؤولیت سنگین رهبری فردای انقلاب علیه وضع نکیبت‌بار موجود، عمدتاً بر دوش آن‌هاست.

همان‌طور که می‌دانید امسال صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتوبر فرا رسید. از این رو در این ایام، به هر رسانه‌ای سر بزینم مطلبی در مورد این رویداد بزرگ و تاریخی خواهیم یافت. در برخی از آن مطالب، نویسنده به‌راستی سعی کرده است از انقلاب اکتوبر تجلیل کند، برخی با نگاه آکادمیک به انقلاب اکتوبر پرداخته و در حالی که نتوانسته‌اند روح انقلابی کارگرانی که اکتوبر کبیر را در روسیه برپا داشتند در نوشته‌ی خود منعکس کنند، تحریفات معمول در دانشگاه‌های غرب را هم در ارتباط با مسایل تاریخی از این قبیل، خواسته یا ناخواسته در نوشته‌ی خود جای داده‌اند.

انبوهی از مطالب گمراه‌کننده‌ای هم وجود دارند که در آن‌ها با درآمیختن دروغ و حقیقت با هم و به‌خصوص با استناد به سربرآوردن مجدد بورژوازی از روسیه، کوشش شده تا صدمین سالگرد انقلاب اکتوبر را وسیله‌ای برای کوبیدن آن انقلاب و دستاوردهای عمیق، وسیع و غیرقابل انکار آن که به‌راستی دنیا را تکان داد، قرار بدهند. رسانه‌هایی که مطالب اینچینی را در مورد انقلاب اکتوبر پخش می‌کنند تنها این هدف را دنبال می‌کنند که عظمت آن انقلاب را از دیده‌ها پنهان سازند و به مردم الفاء کنند که گویا در مقابل بشریت تنها یک راه و آن هم ادامه‌ی همین شرایط ظالمانه‌ی حاکم وجود دارد.

اما، حقیقت چنین نیست. این را تاریخ گواهی می‌دهد. امروز در مقابل مردم و به‌خصوص جوانان ما وظیفه‌ی سرنگون‌ساختن جمهوری اسلامی، این جرثومه‌ی تباہی و فساد قرار دارد. از این رو باید به‌خصوص تجربیات و درس‌های مبارزاتی این بزرگترین رویداد تاریخی قرن بیستم را فرا گرفت تا بتوان با توشه‌گیری از آن تجارب و درس‌ها راه درست انقلاب ایران را شناخت، و از تکرار تجربه‌های تلخ انقلاب ۱۳۵۷ احتراز کرد؛ و در نتیجه راهی را طی کرد که بر ستم و استثمار در ایران نقطه‌ی پایانی بگذارد.

بر این اساس، تلاش من در اینجا این است که با گرامیداشت صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتوبر، در حالی که بر اهمیت و دستاوردهای این انقلاب تأکید می‌کنم، تصویری از رویدادهایی که در فاصله‌ی بین دو انقلاب فوریه و اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه‌ی انقلابی گذشت، به‌دست دهم، تا برخی از درس‌های نهفته در مبارزه‌ی بلشویک‌ها که توانستند انقلاب پیروزمندی را به نفع استثمارشده‌ها و ستمدیدگان در روسیه رهبری کنند هر چه بیشتر آشکار گردند. در این صحبت، من سعی خواهم کرد این منظور را به ویژه با استناد به برخی از مقالات لنین در این دوره، به‌جا آورم.

تصویر آنچه در فاصله‌ی بین دو انقلاب فوریه و اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه گذشت به‌واقع، تصویری از مبارزه‌ی طبقاتی حادی است که در این دوره در جامعه‌ی روسیه جریان داشت؛ مبارزه‌ی که یک‌طرف آن را عمدتاً کارگران و دهقانان، و طرف دیگرش را بورژوازی تازه به قدرت رسیده‌ی روسیه و خرده‌بورژوازی‌ئی که به خاطر ماهیت‌اش بین انقلاب و ضدانقلاب در نوسان بود تشکیل می‌داد.

تجارب این دوره از انقلاب روسیه برای ما که شاهد رفتارها و برخوردهای سازشکارانه و مماشات‌طلبانه‌ی قریب به اتفاق سازمان‌های سیاسی مدعی دفاع از طبقه‌ی کارگر بعد از قیام بهمین در ایران بودیم از این نظر نیز اهمیت دارد که می‌توانیم بر بستر مطالعه‌ی مواضع کمونیستی بلشویک‌ها در جریان انقلاب اکتوبر، شباهت آن سازمان‌ها را با سازمان‌های مشابه‌شان در روسیه‌ی آن دوره یعنی منشویک‌ها (بخشی از سوسیال‌دموکرات‌ها که به اسم "اقلیت" معروف بودند) و «اس ار»ها، که خودشان را "انقلابیون سوسیالیست" می‌خواندند ببینیم؛ و ببینیم که فرق بین یک تشکل کمونیست- یعنی حزب بلشویک که منعکس‌کننده‌ی خواست‌ها و آرمان‌های طبقه‌ی کارگر و متحقق‌کننده‌ی منافع آنان بود- با تشکل‌ها یا احزابی که مدعی بودند که سوسیالیست و انقلابی می‌باشند ولی در واقع خواست و منافع خرده‌بورژوازی متزلزل و به‌قول معروف بوقلمون‌صفت را نمایندگی می‌کردند، در عمل چیست!

همان‌طور که می‌دانیم تنوریسین و رهبر بلشویک‌ها لنین بود، و او بود که با رهنمودهای به‌موقع و ارائه‌ی تاکتیک‌هایی که دقیقاً با شرایط، موقعیت و روحیات توده‌ها انطباق داشت در شرایطی که پس از انقلاب فوریه، بورژوازی حکومت رسمی تشکیل داده بود و سازمان‌های خرده‌بورژوازی خود را در رأس شوراهای کارگری قرار داده بودند، بلشویک‌ها را به موقعیتی رساند که بتوانند انقلاب سوسیالیستی را در روسیه رهبری و قدرت را به دست شوراها بسپارند. اما روی این نکته باید تأکید کرد که شکی نیست که از نقطه‌نظر نقش شخصیت در تاریخ، نبوغ و شخصیت والای لنین در رأس بلشویک‌ها تأثیر خود را بر چگونگی پیشرفت انقلاب در روسیه به‌جای گذاشت. اما آنچه اساسی است این است که

ببینیم ما از چگونگی برخورد و عملکرد لنین در فاصله بین فوریه و اکتوبر ۱۹۱۷ چه می‌توانیم بیاموزیم! اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم که مهمترین نکته این است که او با جدیت و صمیمیت کامل، در عمل کاری را پیش می‌برد که قبلاً در تئوری صحت آن را مدلل کرده بود. لنین در حالی که در به کارگیری تاکتیک‌ها منعطف بود، اما در پای‌بندی به اصول کاملاً قاطع بود و هرگز به‌خاطر آنچه به‌ظاهر، سیاست روز می‌طلبید اصولی که بدان‌ها معتقد بود را زیر پا نمی‌گذاشت؛ و از این‌که به این خاطر مورد حمله‌ی نیروهای غیرپرولتر واقع می‌شد و در اقلیت قرار می‌گرفت نیز نمی‌هراسید. این مهمترین درسی است که هر کس می‌تواند و باید از لنین و شیوه‌ی برخورد او به مسایل بیاموزد.

هنگامی که در فوریه ۱۹۱۷ کارگران و توده‌های دیگر دست به انقلاب زدند، بلشویک‌ها تماماً در خیابان‌ها در کنار مردم بودند و تا آنجا که می‌توانستند به حرکت‌های انقلابی آن‌ها جهت داده و انقلاب را به‌پیش می‌بردند. با این حال پس از انقلاب، نیروی متشکل بلشویک‌ها در شوراهای کارگری در مقایسه با سازمان‌های خرده‌بورژوائی منشویک و اس ار بسیار ضعیف بود؛ به‌قول خودشان آن‌ها "لشکر سیاسی" نداشتند. اما بلشویک‌ها از یک حُسن و امتیاز بسیار مهم و اساسی برخوردار بودند؛ آن‌ها از یک تشکیلات محکم بر پایه‌ی سانترالیسم دموکراتیک، نظرات ایدئولوژیک منسجم، اعضای انقلابی و هدفی روشن برخوردار بودند و با اهمیتی وافر، شخصیتی چون لنین را به‌عنوان رهبر خود داشتند که همان‌طور که تأکید شد هرگز، تحت هیچ شرایطی از آنچه که عمیقاً به آن‌ها باور داشت و به‌عبارت دیگر، از اصول خود عدول نمی‌کرد.

در فاصله‌ی بین انقلاب فوریه تا اکتوبر مهمترین و اساسی‌ترین مسأله برای لنین در رأس بلشویک‌ها آن بود که توده‌های انقلابی را از زیر نفوذ تشکیلاتی سیاسی خرده‌بورژوا یعنی منشویک‌ها و اس ار‌ها که به همکار بورژوازی در قدرت تبدیل شده بودند بیرون آورد. او با ایمان به قدرت توده‌ها و اعتقاد عمیق به این امر که انقلاب، کار توده‌هاست و پیشاهنگ انقلابی موظف است با رهنمودها و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب در هر لحظه، انقلاب توده‌ها را به‌سوی پیروزی رهنمون سازد، امکان یافت تا کارگران و دهقانان و توده‌های دیگر را تحت رهبری کمونیست‌های راستین یعنی بلشویک‌ها قرار بدهد و موفق شد قیام این توده‌ها علیه استعمارگران و نظم ارتجاعی‌شان را رهبری کند؛ تا این‌که انقلاب پیروزمند اکتوبر پا به عرصه وجود گذاشت.

حالا قبل از شروع بحث اصلی اجازه بدهید خیلی مختصر اشاره‌ای به اهمیت انقلاب اکتوبر، برخی از دستاوردها و تأثیرات گسترده‌ی آن در کل جهان، بکنم.

انقلاب اکتوبر یک انقلاب سوسیالیستی بود که طی آن کارگران متشکل در شوراها توانستند سرمایه‌داران زالوصفت و همه‌ی مرتجعین جنایت‌کار پشتیبان آنان را از اریکه‌ی قدرت بزیر بکشند و خودشان قدرت سیاسی را به‌دست بگیرند. اهمیت عظیم این انقلاب با انقلاباتی که پیش از آن در تاریخ صورت گرفته بود این است که در انقلابات پیشین، طبقه‌ای که قدرت سیاسی را از دست طبقه‌ی دیگری می‌گرفت نظمی را در جامعه برقرار می‌کرد که همچنان یک نظم استعمارگرانه به نفع اقلیتی از جامعه، در شکل و شمابلی دیگر بود. در آن انقلابات، ماشین دولتی دست‌نخورده از این دست به دست دیگر منتقل می‌شد. اما انقلاب اکتوبر، ماشین بوروکراتیک و نظامی سرمایه‌داری را تماماً خرد کرد و ارتش و سازمان اداری خاص یک جامعه‌ی سوسیالیستی را به‌وجود آورد؛ و بعد با دگرگونی شرایط اقتصادی-اجتماعی پیشین، نظم نوینی را به‌نفع اکثریت آحاد جامعه سازمان داد.

بر اساس نظم نوین پس از انقلاب اکتوبر، سرمایه‌داران زالوصفت، ملاکین مفت‌خور و مستبد و به‌طور کلی استعمارگران و ستمکاران از به‌اصطلاح "حقوق" خود محروم شدند؛ یعنی دیگر امکان استعمار کارگران، امکان چپاول دسترنج کارگران و حاصل زحمات دهقانان و کلاً غارت ثروت‌های جامعه به نفع خودشان را تماماً از دست دادند؛ و

بالتبع از اعمال استبداد و دیکتاتوری علیه اکثریت جامعه هم محروم شدند!! در توصیف این واقعیت باید گفت که علیه آن‌ها (سرمایه‌داران و ملاکین) دیکتاتوری پرولتاریا اعمال شد.

انقلاب سوسیالیستی اکتوبر در روسیه از طرفی دیگر، به اقداماتی دست زد که طی آن کارگران و دهقانان به خواست‌هایی که قرن‌ها آرزوی تحقق‌شان را داشتند رسیدند و توده‌هایی که "هیچ بوده‌گان" به حساب می‌آمدند و همواره با تبعیض و نابرابری و سرکوب مواجه بودند، به برابری و به وسیع‌ترین آزادی‌ها دست یافتند. چنین بود که انقلاب اکتوبر که انقلاب علیه هرگونه ستم و استثمار بود، در شرایطی که در اروپا فقر و ظلم و ستم و بی‌عدالتی بیداد می‌کرد و سرمایه‌داری در جهان به مرحله‌ی امپریالیسم رسیده و به ارتجاعی‌ترین و وحشیانه‌ترین اعمال علیه توده‌های مردم دست می‌زد، دنیا را تکان داد.

در اثر انقلاب اکتوبر و بعد ساختمان سوسیالیسم در روسیه توسط حزب کمونیست به رهبری استالین، بیکاری از جامعه رخت بر بست، کسی گرسنه سر به بالین ننهاده؛ مسکن برای همه، آموزش رایگان، ایجاد امکانات اجتماعی گوناگون برای همه، کسب حقوق ملی و خلاصه هر آنچه امروز معیارهای اجتماعی پیشرفته به حساب می‌آیند در جامعه تضمین شد. یکی دیگر از دست آوردهای بزرگ این انقلاب رهائی زنان بود. دولت برخاسته از انقلاب اکتوبر، یعنی دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در همان آغاز برای زنان در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حقوق مساوی با مردان را به رسمیت شناخت و قوانینی به نفع زنان تدوین نمود که در نتیجه‌ی آن خواست‌های زنان - از برابری دستمزد بین زن و مرد گرفته تا حق طلاق، آزادی سقط جنین، مرخصی دوران بارداری تا ایجاد مهد کودک و ... - متحقق شد. لنین حق داشت بگوید کارهایی که حکومت کارگری شوروی در همان سال اول انقلاب در ارتباط با خواست‌های زنان در روسیه متحقق ساخت، هنوز جمهوری‌های بورژوائی پس از دهه‌ها هم انجام ندادند.

انقلاب اکتوبر با پایان‌دادن به استثمار نیروی کار و ایجاد رفاه توأم با آزادی‌های گسترده برای توده‌ها، در دل محرومان و همه‌ی طبقات استثمارشده در سراسر جهان، چنان شور و امید به رهائی را برانگیخت که بیداری و مبارزات آنان با استثمارگران و مستبدین حاکم به‌خصوص در کشورهای مستعمره را به‌دنبال آورد. موفقیت در ایجاد ساختمان سوسیالیسم پس از انقلاب اکتوبر و سال‌ها بعد موفقیت اتحاد جماهیر شوروی در غلبه بر فاشیسم هیتلری و نجات مردم اروپا و یا به واقع مردم جهان از این هیولای منشاءگرفته از سیستم وحشی سرمایه‌داری، در حالی که جنبه و چشم‌انداز جامعه‌ی شوروی و رسیدن به دنیای عاری از ستم و استثمار را هرچه فزون‌تر ساخت، فضای انقلابی و مبارزاتی گسترده‌ای را در سراسر جهان به‌وجود آورد. در این مقطع بود که موجی از جنبش‌های رهائی‌بخش سراسر جهان را فرا گرفت. این موج در کنار انقلاباتی که به‌وقوع پیوستند سیمای سیاسی جهان را تغییر داد. از سوی دیگر، این مبارزات و انقلابات یکی از عوامل تضعیف امپریالیسم انگلیس که در آن زمان پرقدرت‌ترین امپریالیسم در سطح جهان بود گردید. در چنین اوضاعی، دولت‌های بورژوائی در اروپا، با مشاهده‌ی تأثیرات گسترده‌ی انقلاب اکتوبر در میان طبقه‌ی کارگر و ستم‌دیدگان در جوامع خود، در هراس از وقوع انقلاب در این جوامع، مجبور شدند با فاصله‌ی چند دهه عقب‌تر از انقلاب اکتوبر، دست به اقداماتی بزنند که حداقل از شدت فقر در جوامع خود بکاهند. آن‌ها "دولت‌های رفاه" به‌وجود آورده و لازم دیدند که در قوانین بورژوائی خود، اصلاحاتی انجام دهند. چنین بود که انقلاب اکتوبر با تأثیرات عمیق و گسترده‌ای که به‌جا گذاشت جهان طبقاتی قرن بیستم را به‌لرزه درآورد.

انقلاب اکتوبر علیرغم نفوذ رویونیست‌ها در حزب و دولت شوروی و بعد سربرآوردن و قدرت‌گیری مجدد بورژوازی در روسیه و علیرغم همه‌ی مبارزات ایدئولوژیک و تبلیغات زهرآگین بورژوازی و دنباله‌روان

خرده‌بورژوازی آنان در سطح جهان علیه این انقلاب و دست‌اندرکاران‌اش، هنوز هم الهام‌بخش کارگران و ستم‌دیدگان و چراغ راه آنان در مبارزه با سرمایه‌داران و حکومت‌های مرتجع مدافع سرمایه‌داران در سراسر دنیا می‌باشد. با این مقدمه، حال آن بحث اصلی را دنبال کنیم که مربوط می‌شود به تجارب مربوط به فاصله‌ی بین انقلاب فوریه و اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه.

در انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ که با پیشگامی کارگران به‌وقوع پیوست، مهم‌ترین مسائلی که برای کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم روسیه مطرح و خواست‌های آن‌ها را تشکیل می‌دادند عبارت بودند از مسأله‌ی نان؛ یعنی برخورداری از رفاه نسبی در زندگی، زمین برای دهقانان، کسب آزادی و برقراری دموکراسی در جامعه و با اهمیت بسیار زیاد پایان‌دادن به جنگ؛ همان جنگ امپریالیستی جهانی اول که روسیه تزاری هم در آن شرکت داشت. اولین جرقه‌ی انقلاب با اعتصاب کارگران در شهرهائی چون پتروگراد، مسکو، باکو و یکی دو شهر دیگر زده شد و در طی یک ماه، اعتصاب اکثر کارخانه‌های بزرگ روسیه را در بر گرفت. اما انقلاب به‌واقع با تظاهرات زنان کارگر و زحمتکش در روز جهانی زن از محله‌ی کارگر نشین «وایبورگ» در پتروگراد که بلشویک‌ها در آنجا نفوذ زیادی داشتند آغاز شد؛ و با پشتیبانی وسیع کارگران این شهر به تظاهرات سیاسی علیه رژیم تزار تبدیل گشت. گسترش تظاهرات، زد و خورد با پلیس، حمله‌ی کارگران به مراکز سرکوب و مسلح‌کردن خود در پتروگراد و در دیگر شهرهای روسیه و بالاخره گرویدن ارتش به‌سوی انقلابیون، این‌ها از عمده وقایعی بودند که در طی ۸ روز اتفاق افتادند که منجر به سرنگونی امپراطوری تزار شد.

واقعیت این است که چه در انقلاب ۱۹۰۵ و چه در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، این کارگران بودند که با ابتکارات و شور عظیم انقلابی‌شان دهقانان تحت یوغ اربابان، و زحمتکشان شهری را به مبارزه و شورش علیه وضع موجود کشاندند. لنین با مشاهده‌ی اعمال انقلابی کارگران در جریان انقلاب ۱۹۰۵ گفته بود: "در یک دوره‌ی انقلابی- من این را بدون ذره‌ای اغراق می‌گویم بر مبنای دقیق‌ترین اطلاعات از تاریخ روسیه - پرولتاریا می‌تواند انرژی رزمنده‌ی تولید کند که صدها بار بزرگتر از دوره‌های متعارف و آرام است. این نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۰۵ بشریت حتی خبر نداشت که پرولتاریا چه عظمتی دارد و به اعمال چه نیروی خارق‌العاده‌ای قادر است، و قادر خواهد بود دست به نبرد برای تحقق اهداف واقعا متعالی بزند و آن را با شیوه‌ی واقعا انقلابی به پیش براند." (سخنرانی و درس درباره انقلاب ۱۹۰۵) او با ایمان به قدرت کارگران و با تکیه بر تجاربی که توده‌ها چه از شرکت خود در انقلاب ۱۹۰۵ و چه از دوران سیاه حاکمیت ضدانقلاب پس از آن به‌دست آورده بودند، مطرح می‌کند که بدون انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب فوریه نمی‌توانست پیروز گردد.

در این سخن علاوه بر نکات عمده‌ی مختلف، تجربه‌ی کارگران در تشکیل شوراهای کارگری مطرح است. در سال ۱۹۰۵ حضور پر قدرت کارگران در صحنه‌ی مبارزه منجر به آن شد که در تمام کارخانجات و مؤسسات تولیدی در روسیه، کارگران برای اولین‌بار در تاریخ از میان خود نمایندگانی انتخاب کرده و به آن‌ها اختیار تشکیل شورا بدهند. در روزهای پرشور و شوق انقلاب ۱۹۰۵، در همه‌ی کارخانه‌ها و مراکز تولید پتروگراد، انتخابات شورای نمایندگان کارگران جریان پیدا کرد و اولین شورای نمایندگان کارگران در پتروگراد که تعداد نمایندگان در آن به ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر می‌رسید، تشکیل شد. به درج در دیگر شهرها نیز کارگران اقدام به تشکیل شوراهای خود نمودند. شوراهای نمایندگان کارگران، سازمان‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر بودند. آن‌ها به‌مثابه یک مجلس عمل کرده، تصمیماتی به نفع کارگران که مغایر با قانون و مقررات حکومت تزار بود می‌گرفتند و خود، آن‌ها را به مورد اجرا می‌گذاشتند. مثلا در

همان سال ۱۹۰۵ شوراها دست به انتشار روزنامه‌ی خاص خود زدند، هشت ساعت کار را در کارخانجات برقرار نمودند. آن‌ها حتی به اقداماتی نظیر مصادره‌ی پول‌های حکومت برای پیشبرد کارهای انقلابی خود دست می‌زدند. تشکیل شورا، ابتکار خود کارگران بود ولی در شرایطی که سوسیال دموکرات‌ها از سال‌ها قبل امکان شرکت در مبارزات کارگران را داشته و برای آن‌ها شناخته شده بودند می‌توانستند رهبری شوراها را به‌دست آورند. در سال ۱۹۰۵ رهبری شورا در پتروگراد را منشویک‌ها که تروتسکی یکی از اعضای برجسته‌ی آن‌ها بود به دست داشتند. اما در رأس شورای نمایندگان مسکو، بلشویک‌ها بودند. از این جهت، با توجه به تفاوت نظرات، خط سیاسی و به‌طور کلی ماهیت بلشویک‌ها و منشویک‌ها که اولی‌ها مبشر افکار طبقه‌ی کارگر و مدافع منافع آن‌ها بودند و دومی‌ها ایده‌ها و منافع خرده‌بورژوازی را نمایندگی می‌کردند، نه جای تعجب داشت و نه اتفاقی بود که قیام مسلحانه‌ی کارگران علیه حکومت تزار در سال ۱۹۰۵ در مسکو رخ داد و نه در پتروگراد که بزرگ‌ترین مرکز صنایع روسیه در آن شهر قرار داشت و پایتخت امپراطوری بود!

بنابر این، کارگران در جریان انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷، درست با در دست‌داشتن تجربه‌ی شورا در ۱۹۰۵، فوری به تشکیل شوراهای خود اقدام نمودند. این موضوع لازم است یادآوری شود که پیش از انقلاب فوریه، در روسیه شرایطی به وجود آمده بود که احزاب چپ در کنار حزب «کادت» به‌مثابه حزب نماینده‌ی بورژوازی توانسته بودند در پارلمان که در روسیه به آن «دوما» می‌گفتند، شرکت کنند. با وقوع جنگ جهانی اول که روسیه در آن شرکت داشت، بلشویک‌ها بر اساس تعلیمات لنین- که اساس آن در کتاب "امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری" تشریح شده - دست به تبلیغ و ترویج علیه جنگ می‌زدند. نمایندگان بلشویک‌ها در دوما نیز در هر جا که امکان داشت ضمن تشریح نظرات خود نسبت به جنگ، مخالفت خود را با آن ابراز می‌داشتند. این اقدام نمایندگان بلشویک سبب شد که حکومت تزار همگی اعضای فراکسیون بلشویکی در دومای دولتی را به اتهام خیانت به کشور بازداشت و آن‌ها را به سیبری تبعید کند. بنابر این، در جریان انقلاب فوریه، در شرایطی که اغلب رهبران و کادرهای بلشویک در زندان و یا در سیبری به سر می‌بردند و لنین نیز در خارج از کشور بود، نیروهای اپورتونیست از امکان بیشتری برای نفوذ در شوراهای کارگری برخوردار شدند.

با سرنگونی تزار، دو نیروی حاضر در دومای دولتی یعنی کادت‌ها به عنوان نماینده‌ی بورژوازی، و منشویک‌ها و اس‌ار‌ها که - علیرغم هر ادعایی که داشتند - ایده‌ها و منافع خرده‌بورژوازی شهر و روستا را نمایندگی می‌کردند (اس‌ار‌ها بیشتر در میان دهقانان نفوذ داشتند)، اینها، دو کمیته تشکیل دادند. حزب کادت، کمیته‌ی موقت تشکیل داد. منشویک‌ها و اس‌ار‌ها اقدام به تشکیل کمیته‌ی اجرائی شورای پتروگراد کردند و توانستند شوراها را تحت نفوذ خود بگیرند. در این مقطع بلشویک‌ها تنها در چند شهر در شوراها در اکثریت بودند و در بقیه‌ی شوراها در اقلیت قرار داشتند.

در همان روزهای اول انقلاب فوریه، شوراهای کارگری با پیوستن سربازان به آن‌ها، به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تبدیل شدند و به‌عنوان شوراهای مسلح، قدرت هرچه فزون‌تری یافتند. از طرف دیگر، در دوما منشویک‌ها بر اساس نظرات نادرستی که نسبت به مسؤولیت بورژوازی روس در انقلاب داشتند و آن نظرات قبلاً در نوشته‌های لنین و از جمله در کتاب معروف او به نام "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک" مورد نقد کامل قرار گرفته بودند، با اعلام پشتیبانی از کادت‌ها حکومت را دو دستی تقدیم آن‌ها کردند. این کار در حقیقت به مفهوم گذشت از قدرت و پشتیبانی در عمل از بورژوازی بود. لنین همواره ماهیت خرده‌بورژوازی و سازشکارانه‌ی نظرات منشویک‌ها را افشاء می‌کرد. او مطرح کرده بود که در شرایط روسیه، انقلاب بورژوا -دموکراتیک را نه بورژوازی بلکه تنها



کارگران و دهقانان می‌توانند به جلو سوق دهند، در حالی که منشویک‌ها می‌گفتند چون انقلاب بورژوازی است پس رهبری آن هم باید در دست بورژوازی باشد. واضح است که از این دو نظر متفاوت، دو عمل متفاوت برمی‌خاست. بنابر این، با پشتیبانی منشویک‌ها و اس ارها، بورژوازی روس در حزب کادت موفق به تشکیل حکومت موقت شد که از نمایندگان سرمایه‌داران و ملاکین بورژواشده ترکیب یافته بود. این حکومت به‌عنوان حکومت قانونی در روسیه رسمیت یافت. منشویک‌ها و اس ارها در رأس کمیته‌ی اجرایی شورای پتروگراد اعلام کردند که به‌طور مشروط از حکومت موقت پشتیبانی می‌کنند.

در اینجا موضع لنین و بلشویک‌ها در مقابل حکومت موقت با برجستگی جلب توجه می‌کند. لنین تنها در سوم آوریل - یعنی با گذشت بیش از یک‌ماه از انقلاب فوریه - موفق به ورود به روسیه شد. او در اولین سخنرانی‌اش، با قاطعیت اعلام کرد که از حکومت موقت به هیچ‌وجه نباید پشتیبانی گردد. البته لنین پیش از آن، در "نامه‌هایی از دور" نیز مطرح کرده بود که «هرکس بگوید که کارگران به‌منظور مبارزه با ارتجاع تزاریسم باید از دولت جدید پشتیبانی کنند... آن‌کس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است.» حالا، بی‌مناسبت نیست که در اینجا این موضع انقلابی را با موضع سازمان‌های سیاسی موجود در ایران در مقطعی که خمینی و جمهوری اسلامی‌اش تازه بر سر کار آمده بود مقایسه بکنیم. همه‌ی آن سازمان‌ها از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که بدون کمترین اعتقاد به تنوری و عملکرد چریک‌های فدایی خلق با چنین عنوانی فعالیت می‌کرد، گرفته تا سازمان مجاهدین خلق ایران و تا سازمان پیکار و غیره همگی به این بهانه که دشمن بزرگ آمریکا است به شکل‌های مختلف به پشتیبانی از رژیم جمهوری اسلامی پرداختند و با اعمال خود نشان دادند که دارای همان ماهیت خرده‌بورژوازی هستند که منشویک‌ها و اس ارها در روسیه از آن برخوردار بودند.

واقعیات نشان داد که حکومت موقت حاضر نیست به هیچ‌یک از خواست‌های مردم پاسخ گوید. مردم خواهان پایان‌دادن به جنگ بودند ولی حکومت موقت با پیوندهایی که عمدتاً با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه داشت حاضر به برقراری صلح نبود. این حکومت وعده‌های بسیار می‌داد ولی در عمل دست به اقدامی که حتی اندکی در جهت تحقق خواست‌های مردم باشد نمی‌زد. حکومت موقت نه تنها خود در جهت تغییر مالکیت زمین کاری انجام نمی‌داد بلکه در مقابل دهقانانی که خود به مصادره‌ی زمین‌های اربابان می‌پرداختند می‌ایستاد. این حکومت همه را به شکیبایی دعوت می‌کرد، وعده می‌داد که خواست‌های مردم در مجلس مؤسسان مورد برخورد قرار خواهند گرفت؛ و البته از تعیین موعد برای مجلس مؤسسان نیز طفره می‌رفت. در واقع حکومت موقت سیاست فریب مردم را در پیش گرفته و وقت‌گشی می‌کرد تا بتواند پایه‌های خود را مستحکم سازد.

اما این حکومت برای پیشبرد اهداف خود قدرت زیادی نداشت. چرا که بخشی از قدرت در دست شوراهای کارگران و سربازان متمرکز شده بود و حکومت موقت بدون جلب توافق این شوراها نمی‌توانست کاری از پیش ببرد. کارگران در همه جا حضور داشتند و قادر بودند هر کار خلاف حکومت موقت یا به‌عبارت دیگر توطئه‌های آن را افشاء و یا بی‌اثر سازند. در واقع انقلاب فوریه دو قدرت در روسیه به‌وجود آورده بود که لنین از آن به‌عنوان "قدرت دوگانه" نام برد. ترکیب طبقاتی این قدرت دوم، پرولتاریا و دهقانان که لباس فرم سربازان را به‌تن داشتند بودند. به گونه‌ای که لنین تأکید کرده، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، قدرتی از نوع کمون پاریس بود. لنین ضمن توضیح این امر که انقلاب فوریه یک قدرت دوگانه در روسیه به‌وجود آورده است، تشریح می‌کرد که این وضع موقتی است و در یک کشور تنها یک حاکمیت می‌تواند وجود داشته باشد و لذا یکی از این دو قدرت به اجبار باید از بین برود. او این خطر را می‌دید که شوراها تحت نفوذ منشویک‌ها و اس ارها قدرت خود را تماماً به بورژوازی تفویض کنند.

اکنون با در نظر گرفتن این تصویر از شرایط بعد از انقلاب فوریه باید دید بلشویک‌ها در حالی که از نیروی کافی برخوردار نبودند با رهبری لنین چگونه و با اتخاذ چه تاکتیک‌ها و چه روش‌های مبارزاتی‌ای موفق شدند خُسن نظر کارگران و دهقانان را به‌سوی خود جلب کنند، چگونه و با در پیش‌گرفتن چه روش‌ها و تاکتیک‌هایی توانستند در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان اکثریت به دست آورند، رهبری شوراهای را به‌دست بگیرند و بالاخره با رهبری قیام کارگران و توده‌های پشتیبان آنان که طی آن با کمترین خون‌ریزی حکومت موقت سرنگون شد، همه‌ی قدرت را به‌دست شوراهای بسپارند.

بر اساس آنچه که لنین در "نامه‌هایی از دور" توضیح داده بود، از همان آغاز برای بلشویک‌ها این یک اصل شمرده می‌شد که باید همه‌ی کوشش و فعالیت‌های مبارزاتی‌شان مصروف ساقطکردن حکومت موقت بورژوازی و کمک به پرولتاریا برای گرفتن قدرت به‌دست خود باشد. در همین رابطه، برای برخی از بلشویک‌ها این سؤال مطرح بود که آیا باید فوراً حکومت موقت را سرنگون کرد؟ پاسخی که لنین به این سؤال می‌دهد کل سیاست بلشویک‌ها را در آن برهه آشکار می‌کند. او جواب می‌دهد که حکومت موقت را باید برانداخت، زیرا این یک حکومت الیگارش‌ی بورژوازی است و نمی‌تواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل؛ و بعد با اعتقاد عمیق به این امر که "انقلاب کار توده‌هاست" بلافاصله مطرح می‌کند که این حکومت را اکنون نمی‌توان برانداخت؛ چون با توجه به سازش به‌خصوص شورای پتروگراد با آن، این حکومت مورد پشتیبانی حکومت دوم یعنی نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان قرار دارد.

لنین در نوشته‌ی خود به نام "درباره قدرت دوگانه" توضیح می‌دهد که: "ما بلانکیست نیستیم، یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم؛ ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا علیه گیج‌سری خرده‌بورژوازی، علیه شونیسیم دفاع‌طلبانه و عبارت‌پردازی، و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم." بنابر این، در شرایطی که توده‌ها - آن‌هم توده‌های مسلح کارگران و سربازان که نمایندگان خود را به شورا فرستاده بودند - تحت نفوذ ایده‌ها و تعالیم خرده‌بورژوازی قرار داشتند، همه‌ی سیاست و عملکرد بلشویک‌ها آن بود که به توده‌ها کمک کنند تا آن‌ها با تجربه‌ی خود بر نادرستی سیاستی که رهبری شوراهای یعنی منشویک‌ها و اس‌ا‌ر‌ها در کمیته اجرائی در پیش گرفته بودند، پی ببرند؛ و می‌کوشیدند از این طریق، اکثریت توده‌ها را به‌سوی خود جلب کنند.

لنین توازن طبقاتی را معیاری برای تعیین وظایف بلشویک‌ها می‌شمرد. در همین رابطه، یک نکته جالب و چشم‌گیر در برخورد لنین در این دوره که بسیار آموختنی است این است که وی واقعیت را همان‌طور که بود تشریح کرده و بدون پرده‌پوشی آن‌را با کارگران در میان می‌گذارد. در این زمینه وی در مقاله‌ی "راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" می‌نویسد: "به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوک کلیه عناصر اپورتونیست خرده‌بورژوا... در اقلیت و آن‌هم فعلاً در اقلیت ضعیفی است." او واقعیت را به‌همان صورتی که بود بیان می‌کند تا وظیفه‌ای که در مقابل بلشویک‌ها قرار دارد به خوبی درک شود. وظیفه‌ی اصلی و کُنه ضرورتی هم که لنین در این دوره تعقیب می‌کند این است که بلشویک‌ها باید با انجام کارهای روشنگری، انتقاد و افشای راست روی‌های نیروهای سیاسی تأثیرگذار، با توضیح اشتباهات شوراهای، موجب تقویت خط پرولتاریائی در شوراهای گردند. وی در همان مقاله در مورد حکومت دوم یعنی شوراهای می‌نویسد: "مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در می‌دهد وظیفه ما فقط می‌تواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراهای را با شکیبائی و به‌طور سیستماتیک و مصرانه به توده‌ها توضیح دهیم و این عمل را به‌خصوص با نیازمندی‌های عملی توده‌ها دمساز سازیم." در رابطه با بردن آگاهی سیاسی به‌میان توده‌ها، لنین همواره مطرح می‌کرد که "آموزش واقعی توده‌ها هرگز نمی‌تواند جدا از مبارزه‌ی مستقل سیاسی و بالاخص انقلابی آن‌ها باشد." (سخنرانی و درس درباره انقلاب ۱۹۰۵) بر این اساس او اصرار داشت که



باید به توده‌ها کمک کرد تا با تکیه بر تجربیات مبارزاتی خود، خویشان را از قید اشتباهاتشان رها کنند. در این مقطع، کارگران و دهقانان سرمست از سرنگونی تزار، با خوش باوری تصور می‌کردند که حکومت موقت خواست‌های آنان را متحقق خواهد ساخت.

در این دوره شعار اصلی بلشویک‌ها، علیرغم ضعیف بودن در شوراها، "تمام قدرت به دست شوراها" بود چرا که از نظر آن‌ها شوراها نمایندگان کارگران، یگانه شکل ممکنه‌ی حکومت انقلابی بود و این حقیقت باید به کارگران توضیح داده می‌شد. بلشویک‌ها امیدوار بودند که شوراها به‌تدریج و در جریان عمل خود، متوجه پوچ بودن وعده‌های حکومت موقت شده و در نتیجه با نفی حاکمیت بورژوازی، همه‌ی قدرت را به‌دست خود بگیرند.

در شرایط حاکمیت قدرت دوگانه در جامعه، به زودی تضاد بین دو قدرت باعث به‌وجود آمدن رویدادهای مهمی شد. یکی از آن رویدادها در ۱۴ مارس هنگامی رخ داد که یکی از وزرای دولت موقت دستور داد که سربازان به سربازخانه‌ها برگردند. معنی این دستور برقراری مقررات نظامی قدیمی در خدمت تداوم جنگ بود. وقتی کارگران در پتروگراد از این امر مطلع شدند در مقابل حکومت ایستاده و خود فرمانی را صادر کردند که در تاریخ به‌عنوان "فرمان شماره یک" شورای کارگران پتروگراد معروف است. این فرمان، با مخاطب قرار دادن سربازان آن‌ها را از برگشتن به سربازخانه‌ها باز می‌داشت. به این ترتیب، شورای پتروگراد با قدرت تمام دستور حکومت موقت را نقض کرد و مانع از برگشت سربازها به سربازخانه‌ها گشت. این بیانگر قدرت شوراها و یکی از عملکردهائی بود که نشان می‌داد حکومت موقت تا زمانی می‌توانست بر سر کار باشد که شوراها چنین اجازه‌ای به آن می‌دادند.

اما اولین شکاف بزرگ بین دو حکومت، در ۲۰ و ۲۱ ماه آوریل به‌وجود آمد. این موقعی بود که کارگران در تلگرافخانه متوجه متن تلگراف «میلیوکف» (وزیر امور خارجه‌ی حکومت موقت) به متفقین یعنی نیروهای امپریالیستی درگیر در یکسوی جنگ جهانی اول شدند. در این تلگراف به آن نیروها قول تداوم جنگ از جانب روسیه داده شده بود. این تلگراف، کاملاً آشکار می‌کرد که حکومت موقت برخلاف آنچه در حرف وعده می‌دهد در عمل یکی از خواست‌های اصلی توده‌ها یعنی صلح و پایان دادن به جنگ را زیر پا می‌گذارد.

در شرایطی که حکومت موقت در جهت بهبود شرایط زندگی توده‌ها کاری انجام نمی‌داد و ایجاد هرگونه تغییر در اوضاع اقتصادی اجتماعی را به مجلس مؤسسان - که البته حتی موعد برگزاری آن را هم تعیین نمی‌کرد - محول می‌ساخت و بر این اساس هر روز بر خشم توده‌ها از حکومت موقت افزوده می‌شد، افشای متن تلگراف میلیوکف، کاسه‌ی صبر توده‌ها را لبریز کرد. کارگران و سربازان به خیابان‌ها ریختند. تظاهرات بزرگی برپا شد و شعار مرگ بر میلیوکف، همه جا را پر کرد. به‌قول لنین "جنبش به‌طور خودبخود و بی آنکه کسی آن را تدارک ببیند شعله‌ور گردید." (از مقاله‌ی "درس‌های انقلاب") لنین در همان‌جا می‌نویسد: "این جنبش با چنان شدتی علیه حکومت متوجه بود که حتی یک هنگ مسلح به‌طرف قصر «مارینسکی» حرکت کرد تا وزرا را بازداشت نماید." چه این تظاهرات و عملکردهای درون آن و چه آشکار شدن این امر که دولت موقت بدون کمک کارگران حتی قادر به ارسال یک تلگراف نیست، نمونه‌های دیگری بودند که نشان می‌دادند که دولت موقت، بدون شوراها نمی‌تواند پابرجا بماند؛ و نشان می‌داد که شعار «همه‌ی قدرت به‌دست شوراها» به‌راستی متحقق‌شدنی بود. در این مقطع بلشویک‌ها در حالی که خواستار آن شدند که همه‌ی قراردادهای سری باید فاش شوند کماکان بر ضرورت انتقال همه‌ی قدرت به‌دست شوراها اصرار می‌ورزیدند.

لنین در این مقطع تأکید کرد که اگر شوراها مصمم به گرفتن همه‌ی حکومت به‌دست خود می‌شدند، کسی از میان مردم به مقاومت بر نمی‌خاست و انتقال تمام قدرت به‌دست شوراها می‌توانست در مسالمت‌آمیزترین شکل خود صورت بگیرد. مسلم بود که اگر شوراها در مسیری که لنین آن را به‌نفع کارگران می‌دید حرکت می‌کردند، این امر نه فقط مقاومت

ضدانقلابی حکومت موقت بلکه مخالفت منشویک‌ها و اس‌ارها را نیز موجب می‌شد. اما در این صورت در جریان رویدادها، کارگران و سربازان شناخت هرچه درست‌تری، هم از حکومت موقت و هم از رهبری شوراها به‌دست می‌آوردند. در هر حال، ماهیت حکومت موقت می‌بایست برای وسیع‌ترین توده‌ها آشکار گردد. از این رو، وقتی در همان ماه آوریل اولین کنفرانس علنی بلشویک‌ها برگزار شد، یکی از مهم‌ترین وظایف حزب، کمک به توده‌ها در فهم این امر که حکومت موقت ماهیتاً حکومت ملاکین و سرمایه‌داران است، تعیین شد.

در مقاله‌ی "درباره قدرت دوگانه"، لنین توضیح داده بود که مسأله‌ی اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است؛ و یک نیروی سیاسی در درجه اول باید به این موضوع پاسخ دهد که از نظر او قدرت حاکمه دارای چه ماهیتی است و در رابطه با آن چه سیاستی باید اتخاذ بشود. از نظر لنین تنها در این صورت می‌شود از شرکت آگاهانه در انقلاب صحبت کرد. نکته‌ی دیگر این است که مبارزه برای سرنگونی یک حکومت غیرپرولتری و کوشش در به‌قدرت‌رساندن پرولتاریا، یک وظیفه‌ی تخطی‌ناپذیر کمونیست‌هاست. در نتیجه آن‌ها باید در تنوری و عمل نشان دهند که در هر مقطعی با اتخاذ چه سیاست و تاکتیک‌هایی این وظیفه را انجام می‌دهند.

با در نظر داشتن این رهنمود ارزشمند، اگر ما به وضع سازمان‌های سیاسی ایران در مقطعی که تازه جمهوری اسلامی بر سر کار آمده بود نگاه کنیم خواهیم دید که آن‌ها در حالی‌که برای توجیه سازشکاری‌های خود به‌طور مرتب جملات سر و دم بریده‌ای را از لنین نقل می‌کردند، درست برخلاف این گفته‌های لنین، مدت‌ها از تعیین ماهیت رژیم جانشین شاه یعنی جمهوری اسلامی که یک رژیم ضدخلفی بود طفره می‌رفتند؛ و وقتی هم به خطا ماهیت خلقی و ضد امپریالیستی برای این رژیم قائل شدند، دیگر ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی به‌منظور به‌قدرت‌رساندن پرولتاریا برایشان مطرح نشد. منشویک‌ها و اس‌ارها نیز چنین بودند. آن‌ها نیز هرگز فکر سرنگونی حکومت موقت و تلاش برای روی کار آوردن حکومت پرولتری را به ذهن خود راه نمی‌دادند.

اکنون پس از تظاهرات آوریل، دولت موقت بی‌آبرو شده بود و نیاز داشت برای خود آبرو بخرد. به همین دلیل به هر آنچه که نجات‌بخش تصور می‌کرد چنگ می‌انداخت. این دولت در اولین اقدام خود، میلیوکف و یک وزیر دیگر را اخراج کرد. ولی مهم‌ترین اقدامش این بود که برای تقویت خود، دست به دامان احزاب خرده‌بورژوائی منشویک و اس‌ار شد. در نتیجه دو هفته‌ای از خیزش توده‌ای آوریل نمی‌گذشت که در ششم ماه مه اعلام شد که طئی توافقی بین این احزاب و حکومت موقت، یک حکومت ائتلافی در روسیه تشکیل می‌شود.

لنین در همان مقاله‌ی "درس‌های انقلاب"، با استناد به آنچه سرمایه‌داران در انگلیس و فرانسه بارها انجام داده بودند توضیح می‌دهد که چگونه وقتی بورژوازی موقعیت حکومت‌اش را ضعیف می‌بیند برای تحمیق و تضعیف کارگران و ایجاد تفرقه در میان کارگران به تشکیل حکومت ائتلافی با نیروهای به‌اصطلاح سوسیالیست دست می‌زند؛ و نشان می‌دهد که این "سوسیالیست‌ها" در

حکومت ائتلافی نقش عروسک دارند و ابزاری در دست بورژوازی برای فریب کارگران و توده‌های تحت ستم هستند. اتفاقاً ما در جامعه‌ی ایران در دهه‌ی ۲۰ نیز شاهد بودیم که وقتی در همه جا شورش و مبارزه‌ی مردم جریان داشت و حتی آذربایجان و کردستان اعلام خودمختاری کرده بودند، دولت «قوام» که شاه آن را بر سر کار آورده بود با راه‌دادن سه تن از اعضای حزب توده به کابینه‌ی خود، از آنان به‌عنوان ابزار استفاده کرد. مثلاً توسط آن‌ها اعتصاب عظیم کارگران نفت خوزستان را خواباند که بعد منجر به سرکوب خونین آن‌ها شد؛ یا در شرایطی که حزب توده - مسرور از داشتن سه وزیر در دولت - به کار مماشات با رژیم شاه مشغول بود، ارتش شاهنشاهی زمینه‌ی حمله به

آذربایجان و کردستان را تدارک دید و تنها حدود دو ماه پس از اخراج آن وزرای جاهطلب از کابینه، به‌طور وحشیانه به توده‌های مردم در این دو منطقه یورش برد و به‌خصوص آذربایجان را به خاک و خون کشید.

در روسیه با تاکتیکی که بورژوازی به‌کار برد، در ششم ماه مه ۱۹۱۷ شش وزیر از احزاب منشویک و اس ار وارد کابینه شدند. اینها که در کنار ۱۰ وزیر بورژواها خود را در جاه و منزلتی بالا تصور می‌کردند، در واقع به‌قول لنین "ماشین حرف" برای گمراکردن توده‌ها بودند و با شرکت در حکومت ائتلافی به سازش جدیدی با بورژوازی تن داده و بخشی از قدرت شوراها را در اختیار حکومت موقت قرار دادند. از ماه مه تا ۹ ژوئن که حادثه تاریخی دیگری به‌وقوع پیوست، پُرچانگی و دادن وعده و وعید به مردم از این قبیل که گویا صد در صد سود سرمایه‌داران از آن‌ها گرفته خواهد شد، از طرف وزرای مربوطه جریان داشت. اما در عمل حکومت ائتلافی نه تنها کمترین تغییری در اوضاع در جهت تأمین خواست‌های توده‌ها انجام نمی‌داد بلکه هر جا مبارزه و شورشی جریان می‌یافت حکومت، وزرای به‌اصطلاح سوسیالیست را به آنجا می‌فرستاد تا قضیه را ماست‌مالی کرده و شورش را بخوابانند. اعزام یکی از وزرای اس ار برای خواباندن شورش انقلابیون «کرونشات» که با جسارت کامل، کمیسر تعیین‌شده توسط حکومت را عزل کرده بودند، یکی از آن نمونه‌ها بود. کمیسرهای حکومت موقت عمدتاً از فرزندان خان‌ها و اربابان بودند و به همین خاطر مورد نفرت توده‌ها قرار داشتند. جالب است که درست در زمانی که وزیر سوسیالیست در محل مشغول مذاکره بود، روزنامه‌های بورژوازی علیه انقلابیون کرونشات دست به تبلیغات دروغین و تحریک‌آمیز زده بودند.

در طی این مدت، مردم کماکان با شرایط بد اقتصادی مواجه بودند. در مورد دهقانان نه فقط زمین در اختیار آن‌ها قرار نگرفته بود بلکه حتی یکی از وعده‌هایی که در شورای پتروگراد به دهقانان داده شده بود مبنی بر انتشار قانون منع خرید و فروش زمین، اجرا نمی‌شد. جنگ نیز در حالی که احزاب خردبورژوائی آن را جنگ دفاع از میهن می‌خواندند پایان نیافته و سخنی نیز از صلح در میان نبود.

در چنین شرایطی بلشویک‌ها به کار تبلیغ و ترویج نه فقط در شوراها بلکه در کارخانجات و حتی در ارتش مشغول بودند و با تکیه بر تجربیاتی که توده‌ها خود به‌دست می‌آوردند سعی می‌کردند آن‌ها را به‌سوی بلشویک‌ها جلب کنند. آن‌ها تا حدی در این کار موفق بودند و حاصل فعالیت‌هایشان آن بود که بلشویک‌ها در شوراها بسیاری از شهرها قدرت گرفتند. با این حال وقتی در سوم ژوئن نخستین کنگره‌ی شوراهای تمام روسیه منعقد گردید معلوم شد که بلشویک‌ها هنوز هم در اقلیت هستند. این بدان معنی بود که کارگران و سربازان هنوز به‌طور کامل از قید نفوذ ایده‌های خردبورژوائی خلاص نشده‌اند.

فاصله‌ی بین ششم ماه مه تا ۹ ژوئن را لنین دومین مرحله‌ی انقلاب روس می‌نامد و خاطر نشان می‌کند که در این مدت بورژوازی در سایه‌ی حمایت و اعمالی که وزرای سوسیالیست به نفع او انجام دادند تحکیم یافت و مقدمات تعرض به کارگران انقلابی را فراهم ساخت.

در ۹ ژوئن، بلشویک‌ها که شاهد نارضایتی شدید و برآشفستگی توده‌ها بودند تصمیم به برگزاری تظاهراتی گرفتند. اما منشویک‌ها و اس ارها که می‌دیدند نفوذ خود را در میان توده‌ها روز به روز از دست می‌دهند و این‌طور برآورد می‌کردند که واقعیت ضعیف‌شدن آن‌ها را تظاهرات بلشویک‌ها با برجستگی در مقابل دید همگان خواهد گذاشت با تبلیغات علیه بلشویک‌ها به مخالفت با این تظاهرات پرداختند. کادتها نیز با آن‌ها همراه شدند. در اینجا اتحاد خردبورژوازی با بورژوازی ضدانقلابی کاملاً عیان شد و شکاف بین کارگران و رهبران منشویک و اس ار عمیق‌تر گشت.

شکی نبود که در صورت برگزاری تظاهرات، کار به درگیری نظامی می‌کشید. بلشویک‌ها از آنجا که هنوز لشکر سیاسی کافی در اختیار نداشتند و نمی‌خواستند کارگران به نبردی وارد شوند که از توانایی لازم برای انجام آن برخوردار نیستند، تصمیم خود را برای برگزاری تظاهرات پس گرفتند. در مقابل، منشویک‌ها و اس‌ارها که آشکارا دموکراسی را نقض کرده بودند، برای این‌که بتوانند اعتماد از دست‌رفته‌ی توده‌ها را نسبت به خود بازگردانند در روز ۱۸ ژوئن، خود اعلام تظاهرات کردند. تظاهرات برپا شد و ۵۰۰ هزار نفر در آن شرکت کردند. اما در این تظاهرات نشان داده شد که شعارهای خرده‌بورژوازی با محتوای اعتماد به حکومت ائتلافی و ادامه‌ی جنگ به‌منظور گویا دفاع از میهن در حاشیه قرار دارند. به‌طوری‌که اکثریت جمعیت شرکت‌کننده در تظاهرات، شعارهای پرولتاریای انقلابی را تکرار کردند، به این معنا که در تظاهرات ۱۸ ژوئن شعارهای بلشویک‌ها با چنان درخشش و برجستگی‌ای صحنه‌ی تظاهرات را پُر کرد که برای خود بلشویک‌ها حیرت‌آور بود. شعار نان، صلح، آزادی، زمین، مرگ بر ده وزیر سرمایه‌داران و همه‌ی قدرت به دست شوراهای در هر نقطه از تظاهرات طنین انداخت.

اگر احزاب خرده‌بورژوا با برگزاری آن تظاهرات سعی کرده بودند در نزد توده‌ها خود را مقید به دموکراسی نشان دهند، در همان روز ۱۸ ژوئن، بورژوازی آشکارا علیرغم خواست صلح از طرف توده‌ها، تعرض در جبهه‌ها را آغاز کرد. خبر این تعرض را «کرنسکی»، رئیس دولت که متعلق به اس‌ارها بود در روز ۱۹ ژوئن اعلام کرد. تعرض در جبهه به معنی تجدید جنگ امپریالیستی بود و در شرایطی که توده‌ها شدیداً مخالف جنگ بودند این اقدام به معنی ایستادن در مقابل توده‌ها بود؛ در واقع مفهوم واقعی تجدید جنگ در جبهه‌ها از بین‌بردن آزادی در جامعه، تیرباران مخالفین در جبهه‌ها و دادن قدرت به‌دست دار و دسته‌های نظامی بود.

اتفاقاً تعرض اعلام‌شده توسط کرنسکی با شکست مواجه شد. در این مقطع، پخش خبر تعرض و ناکامی در آن، خشم توده‌ها را شدیداً برانگیخت، چون در اینجا دیگر برای توده‌ها کاملاً روشن شده بود که رهبران منشویک و اس‌ار اگر هم می‌خواستند، در عمل نتوانسته بودند از اقدام تبهکارانه‌ی حزب کادت در دولت ائتلافی جلوگیری کنند.

در روز سوم ژوئیه، خشم توده‌ها به حالت انفجار رسید و خیابان‌های پتروگراد از توده‌های انقلابی پُر شد. تظاهرات شکل مسلحانه به‌خود گرفت. اما بلشویک‌ها هنوز درگیری مسلحانه را به نفع کارگران انقلابی نمی‌دیدند. چون بر اساس خطی که بلشویک‌ها در شرایط خاص روسیه دنبال می‌کردند و می‌بایست توده‌های فریب‌خورده را از زیر نفوذ بورژوازی و خرده‌بورژوازی بیرون بکشند، می‌دیدند که هنوز به حد کافی پشتیبانی مردم در نقاط مختلف کشور و نیروهای مبارز در ارتش به سوی کارگران انقلابی جلب نشده بود. همچنین آن‌ها هنوز بسط دامنه‌ی انقلاب را از راه مسالمت‌آمیز ممکن می‌دیدند. بنابر این، تمام سعی بلشویک‌ها آن بود که به آن تظاهرات جنبه‌ی مسالمت‌آمیز داده و به تشکل نیروهای انقلابی بپردازند. درست به همین خاطر، به‌جای اقدام به برخورد نظامی، صدها هزار نفر تحت رهبری بلشویک‌ها به محل کمیته‌ی اجرائی رهسپار شدند؛ و در آنجا از شوراهای خواستند که همه‌ی قدرت را به‌دست خود بگیرند. این تظاهرات اما بدون خونریزی تمام نشد. چون دسته‌ای از دانشجویان افسری به کارگران حمله کرده و خون آن‌ها را بر زمین ریختند. بورژوازی ضد انقلابی که حالا دیگر منشویک‌ها و اس‌ارها نیز به‌مدست آن‌ها تبدیل شده و به همکاری کامل با آن‌ها مشغول بودند، برای سرکوب تمام و کمال کارگران، مرتجع‌ترین بخش ارتش در جبهه‌ها را به پتروگراد فرا خواندند.

در این مقطع، منشویک‌ها و اس‌ارها به‌قول لنین همچون غلامان بورژوازی که پایشان هم در زنجیر بود عمل می‌کردند. آن‌ها با همه‌ی اقدامات ضد انقلابی که بورژوازی برای سرکوب مردم لازم می‌دید موافقت می‌کردند، از تجدید جنگ در جبهه‌ها گرفته تا اعدام سربازانی که از جنگ فرار می‌کردند، تا از بین بردن آزادی‌های به‌دست‌آمده در

اثر انقلاب و ... به این ترتیب بود که آن‌ها خود را در جبهه‌ی ضد انقلاب قرار دادند. در این مورد لنین پس از این‌که سیر سقوط آنان را از زمانی که در شورای پتروگراد وعده دادند که به‌طور مشروط از حکومت موقت پشتیبانی خواهند کرد تا نجات‌دادن حکومت از ورشکستگی و تشکیل حکومت ائتلافی با آنان در ششم ماه مه تا دیگر پله‌های سقوطی که در سرایشب سازش با بورژوازی پیمودند را نشان می‌دهد، مطرح می‌کند که: "این سرانجام ننگین احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها تصادفی نبوده بلکه نتیجه‌ی وضع اقتصادی صاحبکاران کوچک یعنی خرده‌بورژوازی است که تجربه‌ی اروپا بارها آن‌را به ثبوت رسانده است."

با رهبری منشویک‌ها و اس‌ارها اکنون دیگر شوراها به زانده‌ای از حکومت موقت ائتلافی تبدیل شده بودند و در نتیجه عمر حکومت دوگانه به نفع حاکمیت بورژوازی پایان یافت. این در شرایطی بود که حزب بورژوازی قادر نبود به‌تنهایی حکومت کند و شوراها نیز تحت رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی نخواستند بودند قدرت را به‌دست خود بگیرند، بنابراین این، دست‌جات مرتجعی از ارتش که توسط باندهای سیاه ملاکین و سرمایه‌داران پشتیبانی می‌شدند و لنین از آن‌ها به عنوان "بناپارتیست‌ها" نام می‌برد، صاحب اصلی قدرت شدند.

پس از حوادث سوم ژوئیه، شرایط کاملاً جدیدی در روسیه به‌وجود آمد. سرکوب بلشویک‌ها به این بهانه که گویا آن‌ها در سوم ژوئیه تظاهرات مسلحانه برپا کرده بودند، در دستور روز حکومت ائتلافی قرار گرفت. نیروهای نظامی یا به‌قول لنین، بناپارتیست‌ها به ساختمانی که نشریه بلشویکنی «پراودا» در آنجا منتشر می‌شد یورش بردند و آنجا را ویران کردند. سایر روزنامه‌های محلی بلشویک‌ها نیز توقیف شدند. مهاجمین، کارگری را صرفاً به‌خاطر حمل یک بسته‌ی حاوی روزنامه‌های بلشویکی، کشتند. خیلی از بلشویک‌ها را بازداشت کردند. شروع به خلع سلاح گارد سرخ و اعزام قسمت‌های انقلابی پادگان پتروگراد به جبهه‌ی جنگ کردند و به کارهای ضد انقلابی دیگری از این قبیل دست زدند که از جمله در ۷ ژوئیه لنین را به دادگاه احضار کردند - که البته لنین از رفتن سرباز زد و ضمن تغییر قیافه به زندگی مخفی روی آورد.

حالا اگر برگردیم ایران، می‌بینیم که نظیر حوادث ضد انقلابی‌ای که در اینجا ذکرشان رفت در ایران بلافاصله پس از روی کار آمدن رژیم که خمینی در رأس آن قرار داشت، البته با شدت و گستردگی بیشتری جریان یافت. سرکوب خونین مردم سمنان در نوروز ۱۳۵۸، بمباران روستائیان بی‌دفاع در «قارنا» و «هندرقاش» و دیگر نقاط کردستان، حمله به خلق عرب در خوزستان، حمله به کتابفروشی‌ها و سوزاندن آن‌ها که در یک مورد منجر به سوختن کودکی در میان شعله‌های آتشی که "حزب الله" برپا کرده بود، گردید. حمله به دفتر روزنامه‌ی آیندگان و غیره حوادثی بودند که ماهیت سرکوب‌گرانه‌ی جمهوری اسلامی و لزوم مقابله با آن را برای یک نیروی واقعاً کمونیست و انقلابی آشکار می‌کردند. ولی هیئات که قریب به اتفاق سازمان‌های سیاسی آن دوره که به دلایلی نیروهای انقلابی جامعه را تحت "رهبری" خود داشتند، با ممانعت‌طلبی به همان کارهای سازشکارانه‌ای دست می‌زدند که هم‌کیشان‌شان در روسیه انجام دادند؛ یعنی صرف‌نظر از این‌که در حرف چه می‌گفتند، در عمل، جلادی رژیم را تأیید می‌کردند. اتفاقاً، اخیراً به سندی از نشریات سازمان غصب‌شده‌ی چریک‌های فدائی خلق ایران در همان دوره‌ی اول روی‌کارآمدن رژیم خمینی برخوردم که تحت عنوان "کتاب دوشنبه" دیجیتال شده و در اینترنت قابل دسترسی است. در قسمتی از آن کتاب، ضمن اعتراف به جلادی "ارتجاع" و کشتار وحشیانه مردم گُردستان، نقل قولی از لنین که در واقع حکم رهنمود به هواداران مبارز سازمان را دارد، در این مفهوم که گویا در شرایطی که بورژوازی به قتل و کشتار و سرکوب مردم مشغول است باید خونسردی خود را حفظ کرد و صبوری پیشه نمود، آورده شده است. آن نقل قول با این جملات آغاز می‌شود که: "زندگی فائق می‌شود. بگذار بورژوازی ژاژخانی کند ... از بلشویک‌ها انتقام بگیرد و برای کشتن صدها،

هزارها ، صدها هزارها بیشتر از بلشویک‌های جوان و پیر در هندوستان ، مجارستان و آلمان و غیره بکوشد." و با این جمله تمام می‌شود: "کمونیست‌ها باید بدانند که آینده به هر قیمت از آن آن‌هاست. بنابر این ، ما می‌توانیم و باید در مبارزه‌ی بزرگ انقلابی ، شور و شوق را با خون‌سردانه‌ترین و هوشمندانه‌ترین ارزیابی علیه بورژوازی بیامیزیم".

بلی ، همپالگی‌های فرخ‌نگهدار در رأس سازمان غصب‌شده‌ی فدائی ، در حالی‌که این‌طور جلوه می‌دادند که گویا کشتار در گُردستان با دستور مستقیم "هیأت حاکمه" یعنی رژیم جمهوری صورت نمی‌گیرد ، بلکه مسؤلیت همه‌ی آن جنایات به گردن "ارتجاع" که آن‌هم البته ناشناخته بود قرار دارد ، با استفاده از اتوریته لنین و با چنین نقل‌قول‌هایی از لنین که نه تاریخ و نه منبع آن ذکر شده تا دانسته شود که لنین در ارتباط با چه موضوعی و در چه شرایطی و چرا چنین حرفی زده ، آگاهانه به فریب هواداران سازمان می‌پرداختند ؛ و به آن‌ها توصیه می‌کردند که در مقابل آن جلادی‌ها در عمل کاملاً خون‌سرد باشند - اگر چه شور و شوق مبارزاتی‌شان را حفظ کنند. اما ، آیا واقعاً لنین هرگز چنین برخوردی داشته است؟ واقعیت این است که لنین جملات مشابهی را سه سال بعد از انقلاب اکتوبر ، در ۲۷ آوریل سال ۱۹۲۰ ، در کتاب "بیماری کودکی ، "چپ‌روی" در کمونیسم" در قسمت "چند نتیجه‌گیری" ، نوشته و از آن اساساً منظوری دارد که به هیچ‌وجه با آنچه سازشکاران جلوه می‌دادند هم‌خوانی نداشت. در آن دوره چه سازمان غصب‌شده‌ی چریک‌های فدائی خلق ایران ، چه سازمان پیکار و همپیمانان‌اش در "کنفرانس وحدت" و چه سازمان‌های خردبورژوازی دیگر که با ادعای اعتقاد به کمونیسم فعالیت می‌کردند ، همواره از نوشته‌های لنین جملاتی را به‌صورت آیه‌های مذهبی برای توجیه سازشکاری‌های خود نقل می‌کردند. اما آیا لنین و بلشویک‌ها در مقابل اعمال ضد انقلابی دشمنان کارگران و توده‌های تحت‌ستم ، با هر اسم و عنوانی که صورت می‌گرفت ، همانند سازمان‌های وطنی ما برخورد می‌کردند؟ پاسخ به‌طور قطع منفی است. در همین دوره ما در ایران مواضع و عملکردهای چریک‌های فدائی خلق ایران - که صف خود را از سازمانی که تحت رهبری فرخ‌نگهدار و دار و دسته‌اش فعالیت می‌کرد ، جدا کرده بود - را هم داشتیم. آیا آن مواضع در آن شرایط سرنوشت‌ساز در قبال رویدادهای مختلف و همچنین عملکردها نشان از برخوردهای بلشویکی نداشت؟ - هر چند سازمان ما به هیچ‌وجه از قدرت و توان لازم برای مقابله‌ی کاملاً مؤثر با رژیم حاکم برخوردار نبود و نمی‌توانست کاری که از عهده‌ی سازمانی با نیروی زیاد برمی‌آمد را انجام دهد.

ببینیم که با تغییر اوضاع سیاسی در روسیه ، بلشویک‌ها چه سیاستی در پیش گرفتند و به چه اقداماتی دست زدند؟ لنین در اوضاع و احوال جدید که احزاب حاکم در شوراها در هم‌دستی با سرکوب‌گران توده‌ها موجودیت خود را "لکه‌دار" کرده بودند ، مطرح می‌کند که اکنون دیگر شعار همه‌ی قدرت به دست شوراها ، مضحکه بوده و فریب مردم است و خاطر نشان می‌سازد که قدرت را دیگر نمی‌توان از طریق مسالمت‌آمیز به‌دست آورد. بنابر این با تغییر اوضاع سیاسی ، بلشویک‌ها نیز سیاست خود را تغییر دادند. اتفاقاً در روسیه نیز منشویک‌ها و اس‌ارها ، سرکوب‌هایی که توسط یک نیروی نظامی مرتجع "یونکرها و قزاق‌ها"ی اعزام‌شده به پتروگراد انجام می‌گرفت را تأیید نمی‌کردند و سعی می‌کردند دولت ائتلافی را از عملکردهای ضد انقلابی آن‌ها میرا کنند. اما لنین با تکیه بر یک جمع‌بندی فشرده از انگلس مبنی بر این‌که "دولت مقدم بر هر چیز ، شامل دسته‌هایی از افراد مسلح است به اضافه‌ی زوائد مادی از قبیل زندان‌ها" ، توضیح داد که آن دسته‌جات مسلح سرکوب‌گر در روسیه اکنون قدرت حاکمه‌ی واقعی هستند ، لذا با این قدرت باید به مقابله‌ی نظامی برخاست. بنابر این در شرایطی که رهبری شوراها با هر توجیه و تفسیری ، در عمل از سرکوب‌گران و جلادان توده‌ها پشتیبانی می‌کرد و خواناخواه به ضد انقلاب پیوسته بود ، بلشویک‌ها شعار همه‌ی قدرت به دست شوراها را کنار گذاشتند و تدارک قیام مسلحانه علیه حکومت موقت را در دستور کار خود قرار دادند.



تصمیمات جدید مبنی بر تدارک قیام ، در کنگره‌ی ششم حزب بلشویک که در آن شرایط بحرانی برگزار گشت گرفته شدند. در بیانیه‌ی حزب از کارگران ، سربازان و دهقانان خواسته شده بود که برای زد و خوردهای قطعی با بورژوازی نیروی خود را آماده کنند. البته در درون حزب بلشویک نظرات دیگری هم وجود داشت و رسیدن به چنین توافقی به راحتی حاصل نمی‌شد. اما خط و نشان کشیدن‌های کرنسکی که تهدید کنان می‌گفت که هرگونه اقدام برای جنبش مسلحانه و هرگونه اقدام خودسرانه‌ی دهقانان برای تصرف زمین با "آهن و خون" پاسخ داده خواهد شد و یا ژنرال "کورنیلوف" آشکارا خواستار آن بود که کمیته‌ها و شوراهای کارگری باید از بین بروند ، همگی مُهر تأیید بر درستی خط مشئی جدید اتخاذ شده در کنگره‌ی بلشویک‌ها می‌زد.

در ۱۲ اوت ، بلشویک‌ها در اعتراض به برگزاری مجلس مشورتی که توسط حکومت ائتلافی برای بسیج سرمایه‌داران و ملاکین ترتیب داده شده بود ، در مسکو اعلام اعتصاب عمومی کردند که اکثریت کارگران در مسکو و کارگران رشته‌هائی در برخی شهرها در آن شرکت کردند.

در ۲۵ اوت ، ژنرال کورنیلوف ، دست به شورش زده و نیروهای نظامی خود را به سوی پتروگراد روانه ساخت و اعلام کرد که در صدد نجات میهن می‌باشد. در اینجا کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک دست‌به‌کار شد و کارگران و سربازان را به مقاومت مسلحانه دعوت کرد. کارگران بی‌درنگ دست به اسلحه برده و برای مقاومت حاضر شدند. قسمت‌هائی از ارتش نیز برای نبرد به نفع کارگران آماده شدند. در اطراف پتروگراد برای جلوگیری از پیشروی نیروی نظامی کورنیلوف ، سنگر بندی شد. ملوانان کرونشات نیز به کمک آمدند. اقدامات دیگری نیز از قبیل فرستادن مبلغین به قسمت‌هائی از سپاه کورنیلوف صورت گرفت. همه‌ی این‌ها برای آن بود که به کورنیلوف فهمانده شود که کارگران و حامیان آن‌ها آماده مقاومت مسلحانه در مقابل "لشکر وحشی"ی او هستند. اتفاقاً این آمادگی‌ها و اقدامات مؤثر افتاد و در شرایطی که کارگران راه‌آهن راه ورود به پتروگراد را هم بسته بودند ، کورنیلوف از حمله به پتروگراد منصرف شد.

شورش کورنیلوف به همراه اقدامات ضد انقلابی پیشین چه در تظاهرات سوم ژوئیه و چه اقدام به قلع و قمع بلشویک‌ها ، درس‌ها و تجارب زیادی به توده‌ها آموخت. نه فقط کارگران و سربازان بلکه در دهات نیز که اس‌ارها در آنجا نفوذ بیشتری داشتند ، دهقانان دیدند که فقط بلشویک‌ها نیروی واقعاً انقلابی بوده و در دفاع از توده‌ها مصمم و جدی هستند. در ماجرای شکست دادن کورنیلوف ، نکته‌ی قابل توجه آن بود که کارگران و سربازان رهنمودهای بلشویک‌ها را به‌مورد اجرا گذاشتند. این واقعیت نشان داد که در درون شوراها نیروی مقاومت انقلابی زنده است. پس از شکست شورش کورنیلوف با رهبری بلشویک‌ها ، نفوذ بلشویک‌ها، هم در شوراها و هم در دهات افزایش یافت. در ۳۱ اوت شورای پتروگراد و پس از آن شورای نمایندگان کارگران مسکو به بلشویک‌ها پیوستند و هیأت‌رئیس‌های سابق این شوراها استعفاء داده و راه را برای بلشویک‌ها باز کردند. با پشتیبانی کارگران و سربازان از بلشویک‌ها ، شعار همه‌ی قدرت به دست شوراها دوباره به میان آمد. اما این بار مفهوم عملی این شعار آن بود که شوراها باید علیه حکومت موقت دست به قیام بزنند. لنین مدام تکرار می‌کرد که تنها پرولتاریای انقلابی می‌تواند خواست‌های توده‌های سراسر روسیه را متحقق سازد.

در رابطه با ضرورت و امکان دست‌زدن به قیام ، لنین در مقاله‌ی "مارکسیسم و قیام" مطالب مهمی را مطرح کرده است که در عین حال افشاگر اتهام بورژوازی و خرده‌بورژوازی در حکومت ائتلافی به بلشویک‌ها می‌باشد مبنی بر این که گویا آن‌ها در سوم ژوئیه قصد مبارزه‌ی مسلحانه یا کودتا علیه حکومت داشتند. از جمله وی می‌نویسد که: "اگر در روزهای سوم و چهارم ژوئیه دست به قیام زده می‌شد ، اشتباه بود و توضیح می‌دهد که در آن مقطع ما نه از لحاظ

نیروی مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به نگاهداری حکومت نبودیم. با این‌که پتروگراد لحظاتی در دست ما بود باز از لحاظ نیروی مادی قادر به نگهداری حکومت نبودیم، زیرا خود کارگران و سربازان ما در آن‌موقع حاضر نبودند برای در دست‌نگاهداشتن پتروگراد پیکار نمایند و جان بسپارند." با این نگرش، همان‌طور که می‌بینیم، لنین "شور انقلابی مردم" را یکی از شروط اساسی یک قیام موفقیت‌آمیز می‌خواند. او که در روزهای ۱۳ و ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ مقاله‌ی "مارکسیسم و قیام" را نوشته در همان‌جا اعلام می‌کند که: "اکنون اوضاع به‌کلی صورت دیگری به‌خود گرفته است. اکثریت طبقه، یعنی پیشاهنگ انقلاب و پیشاهنگ مردم که توانایی از پئی خود بردن توده‌ها را دارد، با ماست."

همین پیشاهنگ انقلاب، یعنی کارگران آگاه و مبارز روسیه بودند که در آخرین روزهای اکتوبر، انقلاب کبیر سوسیالیستی در کشور خود را به پیروزی رساندند. همان انقلابی که یادآوری‌اش هنوز هم لرزه بر اندام سرمایه‌داران در همه جای دنیا می‌افکند و در عوض هنوز هم به کارگران و ستم‌دیدگان امید و نیرو برای مبارزه با دنیای "فقر و بندگی" می‌بخشد.

بلشویک‌ها با قیام رهبری‌شده‌ی اکتوبر، قدرت سیاسی را تقریباً بدون خونریزی به‌دست آوردند. اما این آغاز کار بود. بعد از انقلاب اکتوبر، بورژوازی روس با کمک امپریالیست‌ها، به‌خصوص امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه جنگ خونینی را به کارگران و توده‌های مبارز روسیه تحمیل کردند که به‌مدت چند سال ادامه یافت. در طول این مدت، سرمایه‌داران و ستم‌گران چهارده کشور از نقاط مختلف جهان، هم‌زمان، تنها کشور سوسیالیستی در دنیا را مورد حملات نظامی کینه‌توزانه‌ی خود قرار دادند. با این حال آن‌ها فقط توانستند وحشت خود از انقلاب اکتوبر و نفرت از آن را به‌نمایش بگذارند. چون کارگران و دیگر توده‌های پشتیبان بلشویک‌ها با فداکاری‌ها و نبردهای قهرمانانه‌شان پوزه‌ی ضد انقلاب داخلی و خارجی را توأمأ به‌خاک مالیدند. لنین در کتاب "انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد" به‌درستی مطرح می‌کند که: "گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یک عصر تاریخی کامل را در برمی‌گیرد. مادام که این دوران به سر نرسیده است، استثمارگران به‌طور بدیهی امید اعاده‌ی قدرت را در سر می‌پروراندند و این امید هم به تلاش‌هایی برای اعاده‌ی قدرت مبدل می‌شود. استثمارگران سرنگون‌شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند و هرگز آن‌را ممکن نمی‌دیدند و فکر آن‌را هم به ذهن خود راه نمی‌دادند، پس از نخستین شکست جدی خویش، برای بازپس‌گیری "بهشت" از دست‌رفته‌شان به نیابت از خاندان خود که سال‌های سال در ناز و نعمت بسر برده بودند و اکنون "گله‌ای از عوام‌الناس" آن‌ها را به تباهی و تهیدستی (و یا به کار پیدی "دون مایه"...) محکوم کرده‌اند، با نیروئی ده برابر و با حرص و نفرتی صدبرابر وارد نبرد می‌شوند." این سخنان لنین به‌خصوص برای کسانی که تصور می‌کنند انقلاب ایران با یک قیام خودبخودی توده‌ای نظیر قیام بهمن می‌تواند به پیروزی برسد، حاوی درس مهمی است.

معمولاً خیلی‌ها دلیل شکست قیام بهمن را فقدان حزب کمونیست رهبری‌کننده‌ی قیام ذکر می‌کنند ولی به خود زحمت نمی‌دهند که ببینند حزب کمونیست در ایران در چه پروسه‌ای می‌تواند تشکیل شود. این افراد در عالم خیال همان مسیری که بلشویک‌ها در شرایط روسیه اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست طی کردند را بدون شناخت پارامترهای اصلی در آن شرایط و شرایط حاضر در ذهن خود ترسیم می‌کنند. در حالی‌که واقعیت این است که انقلاب در هر کشوری قانونمندی‌های خاص خود را دارد. از این رو با توجه به قانونمندی‌های خاص جامعه‌ی ایران، انقلاب پیروزمند در جامعه‌ی ما مسیری متفاوت از روسیه را طی خواهد کرد. اتفاقاً لنین در ژانویه ۱۹۱۷ در گردهمایی کارگران جوان در "خانه‌ی خلق زوریخ"، نطقی در مورد انقلاب ۱۹۰۵ به‌زبان آلمانی ایراد کرد و در آن، این سخن کائوتسکی در نوشته‌ی او به‌نام "انقلاب اجتماعی" که قبل از ارتدادش نوشته شده بود - که به نظر من از اهمیت زیادی برخوردار است - را مورد تأیید قرار داد. آن سخن چنین بود: "انقلاب قریب‌الوقوع آتی ... کمتر شبیه یک قیام

خودبخودی علیه دولت ، و بیشتر شبیه یک جنگ داخلی طولانی خواهد بود." اتفاقاً تحمیل یک جنگ داخلی به روسیه بعد از انقلاب ؛ و همچنین تجارب انقلابات پیروزمند دیگر به رهبری کمونیست‌ها در جهان بعد از انقلاب اکتوبر ، نشان داد که آن سخن کاملاً درست بود.

سخنانم را با ذکر این واقعیت تمام می‌کنم که دنیای ستم و استثمار هرگز تاب آن را ندارد که کارگران و توده‌های ستم‌دیده با پی‌بردن به حقیقت آن‌چه سوسیالیسم در شوروی به ارمغان آورد باور کنند که دنیای بدون ستم و استثمار نیز ممکن است و می‌تواند با نابودی سیستم سرمایه‌داری به‌وجود بیاید. به همین دلیل نیز ما موظفیم حقیقت دنیای عاری از ستم طبقاتی ، دنیای رها از همه‌ی پلیدی‌ها و نکبت‌های جامعه تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری و امکان رسیدن به آن با نیروی پر قدرت توده‌ها از طریق انقلاب را به هر شکل ممکن در میان کارگران و توده‌های تحت ستم خود اشاعه دهیم. امیدوارم این اقدام من هم پاسخی هر چند کوچک در انجام چنین وظیفه‌ی خطیری باشد.

**صدمین سالگرد انقلاب اکتوبر گرامی باد!**

**یادداشت:**

مطلب بالا ویراستاری نشده است.

اداره پورتال AA-AA